



# انسجام فرهنگی یا تهاجم فرهنگی؟!!

مقاله حاضر در شماره ۱۰ چشم انداز ایران منتشر شده بود، که بعددلیل ضرورت ارزیابی راهبردی آن در شرایط حاضر یا اندکی تغییرات، ویرایش جدید، تکمیل و مستندسازی در این شماره می‌آید:

می‌توان آن را "خدای نامه" نامید؛ و از سوی دیگر این مطلب هم واضح و بدیهی است که در بستر "عقل فلسفی" و یا "فلسفه عقلی یونان" خداوند مقوله حذف شده‌ای است، بنابراین چگونه می‌توان با یک کلید فهم بشری که در آن خدا حذف شده است به فهم آیات کتابی نائل شد که تک تک آن آیات، مخلوق و عین ربط به خالق است؛ به دلیل این عدم انسجام است که "تهاجم فرهنگی" و به عبارت بهتر "فرهنگ زدایی" آغاز می‌شود. در شرایط فعلی به طور ساده گفته می‌شود: الف: قرآن کتاب استدلال و روش نیست و نمی‌تواند راهنمای عمل باشد. ب: عملکرد دشونت‌بار و حذف گونه در مقاطعی پس از انقلاب که به نام دین تمام شده مورد پذیرش نیست. ج: باید به سراغ آموزش‌هایی رفت که استدلال، روش و راهکار داشته باشد. طبیعی است در چنین وضعیتی، یکی از مکاتب حاضر و آماده‌ای که مدتی تجربه عملی پس داده است، این خلأ مکتبی را پر کرده و جایگزین آن خواهد شد.

از این رو این جایگزینی که تهاجم فرهنگی نامیده می‌شود، در درجه نخست، محصول و معلول این عدم انسجام است. به نظر می‌رسد عظیم‌ترین کاری که مرحوم آیت‌الله طالقانی پس از ضربه هولناک به جنبش اسلامی مجاهدین در سال ۱۳۵۴، در زندان اوین انجام داد این بود که به "علت" پرداخت و نه به "معلول". ایشان در توشه‌گیری از آیه ۷ و ۸ سوره آل عمران به عنصر "زمان" در متن قرآن توجه نمود (بحث محکم و

مسلک دادند. حال نیز با چنین پدیده‌ای مواجهیم. علمای دینی مامی گویند: گرچه قرآن از طرف خدا به پیامبر نازل شده و در صدور آن شکی نیست، ولی کتابی نیست که در درون آن استدلال و روش تعقل وجود داشته باشد. در همین راستاست که این علمای دینی منطبق یونانی غربی ارسطو را به عنوان کلید فهم همه چیز و از جمله قرآن می‌پذیرند، که با پذیرفتن این کلید فهم بشری، نیاز به قرآن، کم‌رنگ و بی‌رنگ خواهد شد. در این مسیر هویت قرآنی و دینی است که رنگ می‌بازد. توضیح این که وقتی در بین اندیشه‌مان داوطلبانه روش عقلی را بپذیریم که با دنیای غرب، مشترک است بنابراین راهی برای دفاع در برابر تعامل یا تهاجم مغرب زمین باقی نمی‌ماند، جز این که بگوییم این منطق را بهتر از متفکران غربی فهمیده ایم.

از یک سو قرآن، نازل شده از سوی خداست، که

تهاجم فرهنگی و به عبارت بهتر «فرهنگ زدایی» زمانی کارا و مؤثر خواهد بود که در برابر آن انسجام فرهنگی لازم رانداشته باشیم، چرا که «شرط بیرونی» به اعتبار «منبای درونی» عمل خواهد کرد

بدیهی است که تهاجم فرهنگی و به عبارت بهتر "فرهنگ زدایی" زمانی کارا و مؤثر خواهد بود که در برابر آن انسجام فرهنگی لازم رانداشته باشیم، چرا که "شرط بیرونی" به اعتبار "منبای درونی" عمل خواهد کرد. تجربه سازمان مجاهدین نشان داد بچه‌های مبارزی که عشق به خدا، درد دین و درد توده داشتند و سرآمد نسل جوان زمان خود بودند با پدیده‌ای به نام مارکسیسم رویه‌رو شدند و بخش زیادی از آنها تغییر "راه و روش" دادند.

مکانیزم این تغییر چنین بود که ابتدا در هویت قرآنی و دینی خود شکک کردند و گفتند اگرچه قرآن راهنمای عمل پیامبر اکرم در آن زمان بوده است، اما از کجا معلوم که بتواند راهنمای نسل‌های تاریخی بعد و به عبارتی راهنمای بشریت در تمام دوره‌ها و زمان‌های تاریخی باشد؟ افزون بر این، گفتند از آنجا که قرآن کتاب استدلال نیست، بنابراین بیانگر روش و راهنما نیز نمی‌تواند باشد. وقتی که اعلام شد از قرآن، متدولوژی و روش رانمی‌توان استخراج نمود، رویکرد مبارزین به دیگر مکاتب شکل گرفت. در بین مکاتب آن زمان با توجه به پیشینه ۱۲۰ ساله مبارزاتی و عصبانگری مکتب مارکسیسم و شعارهای آن مکتب، بدان سو گرویده و ابتدا آن را قرائتی عدالت طلبانه از دین تلقی کردند. خلاصه این که باز دست دادن هویت قرآنی و دینی و اعلام این که قرآن نمی‌تواند کتاب استدلال و روش باشد و از این رو نیاز به مکتبی راهنما وجود دارد، طی یک پروسه اکنون زردگی و شرایط زدگی تغییر مرام و

